Ma'rifat-e Eghtesād-e Islāmī _____ **2026, Vol. 17, No. 2, 7-30**

https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0

doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003992

dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.1.9

A Critical Examination of Central Bank Independence from a Meta-Theoretical Perspective: Comparing Neoliberal and Islamic Economic Views

✉ **Mohsen Khalili Tirtashi** / PhD in Economics, Imam Khomeini Education and Research Institute m.khalili70@gmail.com

Mohammad Javad Mohagheghnia / Associate Professor, Department of Finance and Banking, Faculty of Management and Accounting, Allameh Tabataba'i University mohagheghnia@atu.ac.ir

Received: 2026/06/27 - **Accepted:** 2026/10/14

Abstract

In mainstream economic literature, the model of Central Bank Independence (CBI) is regarded as the optimal framework for monetary governance. Employing a meta-theoretical approach, this study examines the compatibility of this model with the teachings of Islamic economics by comparing the philosophical foundations and normative systems underlying CBI with those of Islamic economics. The findings indicate that the CBI model is rooted in neoliberal philosophical foundations and normative values, which are incompatible with the principles and intellectual framework of Islamic economics—specifically its monotheistic (Tawhidi) and justice-oriented perspective. Consequently, the application of this model within an Islamic economic system is not feasible. Based on the research findings, in an Islamic economy, the Central Bank functions as an institution affiliated with the Islamic state, tasked with realizing the multidimensional economic, ethical, and social objectives of the Islamic economic system within the monetary sphere. In addition to maintaining price stability, the primary objectives of the Central Bank in an Islamic economy include fostering economic growth and progress, achieving social justice, and overseeing adherence to Islamic precepts within the monetary system.

Keywords: Islamic Economics, Central Bank Independence, Central Bank Governance, Philosophy of Economics, Philosophy of Islamic Economics.

JEL classification: E58, E52, P4.

معرفت اقتصاد اسلامی ——— سال هفدهم، شماره دوم، پیاپی ۳۴، بهار و تابستان ۱۴۰۵، ص ۷ـ۳۰
https://creativecommos.org/licenses/by-nc/4.0
doi 10.22034/marefateeqtesadi.2026.5003992
dor 20.1001.1.20422322.1405.17.2.1.9

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی انتقادی استقلال بانک مرکزی با رویکرد فرانظری؛ مقایسهٔ دیدگاه‌های اقتصاد نئولیبرالی و اسلامی

محسن خلیلی تیرتاشی / دکتری اقتصاد مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی‌ره m.khalili70@gmail.com
محمدجواد محقق‌نیا / دانشیار گروه مالی و بانکداری دانشکدهٔ مدیریت و حسابداری دانشگاه علامه طباطبائی mohagheghnia@atu.ac.ir
دریافت: ۱۴۰۵/۰۴/۰۶ ـ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۷/۲۲

چکیده

در ادبیات اقتصاد رایج، الگوی استقلال بانک مرکزی به‌عنوان الگوی بهینهٔ حکمرانی پولی شناخته می‌شود. این پژوهش با به‌کارگیری روش فرانظریه، به‌منظور بررسی سازگاری این الگو با آموزه‌های اقتصاد اسلامی، مبانی فلسفی و نظام هنجاری الگوی استقلال بانک مرکزی را با مبانی اقتصاد اسلامی مقایسه می‌کند. نتایج نشان می‌دهد که این الگو، برخاسته از مبانی فلسفی و ارزش‌های هنجاری نئولیبرالی است که با اصول و ساختار فکری اقتصاد اسلامی، به‌ویژه نگاه توحیدی و عدالت‌محور آن، ناسازگار است. بدین‌سان، استفاده از این الگو در نظام اقتصاد اسلامی امکان‌پذیر نیست. بر اساس یافته‌های پژوهش، در اقتصاد اسلامی، بانک مرکزی به‌عنوان نهادی وابسته به دولت اسلامی، مسئولیت تحقق اهداف چندبُعدی اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی اقتصاد اسلامی را در نظام پولی بر عهده دارد. اهداف اصلی بانک مرکزی در اقتصاد اسلامی علاوه بر حفظ ثبات قیمت‌ها، شامل رشد و پیشرفت اقتصادی، تحقق عدالت اجتماعی و نظارت بر رعایت احکام اسلامی در نظام پولی نیز می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد اسلامی، استقلال بانک مرکزی، حکمرانی بانک مرکزی، فلسفهٔ اقتصاد، فلسفهٔ اقتصاد اسلامی.

طبقه‌بندی JEL: E58، E52، P4.

مقدمه

استقلال بانک مرکزی از اواخر قرن بیستم به یکی از ارکان اصلی سیاست‌گذاری پولی در سطح جهان تبدیل شده است. در ادبیات متعارف، استقلال بانک مرکزی مراتب مختلفی دارد. نازل‌ترین سطح آن «استقلال در ابزار» است؛ یعنی بانک مرکزی در چارچوب اهداف تعیین‌شده از سوی دولت، در انتخاب ابزارهای مناسب سیاستی اختیار داشته باشد (Debelle & Fischer, 1994). سطح بالاتر، «استقلال عملیاتی» است که بر آزادی عمل بانک مرکزی در اجرای وظایف، انتخاب سیاست‌های پولی و ابزارهای متناسب با آنها، بدون مداخلهٔ دولت تأکید دارد (Cukierman, 1992). در «استقلال در هدف»، بانک مرکزی می‌تواند اهدافی مانند ثبات قیمتی و دامنه یا عدد شاخص هدف‌گذاری‌شده را خود تعیین کند (معدلت، ۱۳۷۵، ص۱۵۷). «استقلال سیاستی» یا گاه «استقلال اقتصادی» به معنای اختیار بانک مرکزی در تعیین اهداف، ابزارها و سیاست‌های پولی به دور از فشارهای خارجی است (یزدان‌پناه و درودیان، ۱۳۹۹، ص۴۳؛ Cukierman, 1992; Elgie & Helen, 1998, p. 18). «استقلال مالی» نیز ناظر بر کنترل بانک مرکزی بر ترازنامه و تنظیم دارایی‌ها و بدهی‌ها بر اساس قواعد یا صلاحدید خود است (بوستانی و صلوی تبار، ۱۳۹۶). در «استقلال اداری یا پرسنلی»، مداخله در نصب و عزل مقامات بانک مرکزی محدود شده و برکناری آنان تنها به دلایلی مانند جرم، سوءرفتار یا عدم صلاحیت حرفه‌ای مجاز دانسته می‌شود (یزدان‌پناه و درودیان، ۱۳۹۹، ص۴۳). بالاترین سطح، «استقلال سیاسی» است که بانک مرکزی را در برابر هرگونه دخالت مالی، اداری و سیاستی مقامات سیاسی مستقل می‌داند و آن را نهادی در عرض دولت تعریف می‌کند (یزدان‌پناه و درودیان، ۱۳۹۹، ص۴۴؛ Bade and parkin, 1988). بااین‌حال، نکتهٔ محوری در همهٔ این مراتب آن است که حتی اگر استقلال کامل از حاکمیت مدنظر نباشد، رویکرد غالب می‌کوشد حکمرانی پولی را از خواسته‌ها و مداخلات مستقیم حاکمیت دور کرده و بانک مرکزی را به نهادی بدل سازد که نه به‌صورت فعال، بلکه به‌صورت منفعلانه بر اساس منطق بازار عمل می‌کند، نقش نگهبان بازار را بر عهده دارد و مداخله‌ای حداقلی در روندهای آن دارد.

بنابراین شاید نظریهٔ استقلال بانک مرکزی، بانک مرکزی را به‌عنوان یک نهاد خصوصی تعریف نکند، اما رفتار آن را همچون یک نهاد خصوصی که ارتباطی با دولت و اهداف و وظایف آن ندارد، تعریف می‌کند. بنابراین با توجه به رویکرد فرانظری این پژوهش، تعریف برگزیده و مبنایی مقاله از استقلال بانک مرکزی که شالودهٔ استدلال‌های انتقادی آتی را شکل می‌دهد، استقلال نهادی و سیاستی مبتنی‌بر منطق بازار است. در این معنا، استقلال لزوماً به معنای یک تعریف عملیاتی نیست، بلکه دلالت بر رویکردی کلان‌نگر دارد که از طریق گسست پیوندهای ساختاری یا سیاستی سیاست‌گذاری پولی از حاکمیت و دولت به‌عنوان نمایندهٔ منافع عمومی، بانک مرکزی را به سازوکاری تکنوکراتیک و منفعل تقلیل می‌دهد که به‌جای پاسخ‌گویی به اهداف چندگانهٔ حاکمیت اسلامی، رفتار خود را منحصراً با منطق بازار تنظیم می‌کند. این دلالت مفهومی، همان مفهوم مشترکی است که مکتب نئولیبرالیسم در تمامی ابعاد و مراتب استقلال در پی بسط و تثبیت آن است.

نکتهٔ مهم دیگر، تبیین معنای دولت در بحث استقلال بانک مرکزی است؛ زیرا گاهی دولت صرفاً به قوهٔ مجریه اطلاق می‌شود، اما در ادبیات اقتصادی، منظور از دولت مجموعه حاکمیت است که قادر است با نیرویی معادل و یا فراتر از نیروی بازار در روند بازار دخالت کرده و عملکرد طبیعی بازار را تحت‌الشعاع قرار دهد. صندوق بین‌المللی پول دولت را مجموعه‌ای از نهادها می‌داند که از طریق یک فرایند سیاسی ایجاد شده‌اند و در یک قلمرو سرزمینی، از قدرت قانون‌گذاری، قضاوت و اجرا برخوردارند (IMF, 2001, p. 6). طبق این تعریف، میان قوای مجریه، مقننه و قضائیه تفکیکی از حیث اطلاق عنوان دولت وجود ندارد و همهٔ آنها ذیل مفهوم دولت قرار می‌گیرند. بنابراین اگر مدیریت بانک مرکزی از قوهٔ مجریه سلب و به سایر قوا یا مجموعه‌ای از قوا واگذار شود، نمی‌توان آن را استقلال بانک مرکزی دانست؛ زیرا همچنان ادارهٔ بانک مرکزی بر اساس ارادهٔ حاکمیت یا دولت به معنای اقتصادی آن باقی مانده است. ازاین‌رو در این مقاله به‌جای تعبیر استقلال از دولت، عموماً از اصطلاح استقلال از حاکمیت استفاده می‌شود.

حامیان ایدهٔ استقلال بانک مرکزی که ریشه در مکتب نئولیبرالیسم و حمایت نهادهای بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دارد، معتقدند مصون‌سازی نهاد پولی از فشارهای سیاسی کوتاه‌مدت، بهترین سازوکار برای تضمین ثبات قیمت‌ها و مهار سوگیری تورمی است. بااین‌حال، این الگو به دلیل ابتنا بر مفروضات تردیدپذیری چون عقلانیت رفتار اقتصادی و خنثی بودن سیاست پولی با نقدهای جدی مواجه است. افزون بر این، تقلیل اهداف کلان اقتصادی به هدف‌گذاری تورم، غالباً به بهای قربانی شدن متغیرهای حیاتی دیگری نظیر اشتغال، توزیع عادلانهٔ درآمد و ثبات نظام مالی تمام می‌شود. در مقابل، اقتصاد اسلامی با ابتنا بر مبانی اخلاقی و ارزش‌های دینی نظیر عدالت اجتماعی، ممنوعیت ربا و توزیع عادلانهٔ ثروت، تمرکز انحصاری پارادایم متعارف بر کارایی بازار را به چالش می‌کشد.

نظریهٔ استقلال بانک مرکزی، با هدف جلوگیری از پولی‌سازی کسری بودجه، عملاً مداخلهٔ حاکمیت در بازار پول را مذموم و مخل نظم اقتصادی می‌پندارد و در پی خلع ید دولت از ابزارهای پولی است. بر این اساس، در رویکرد فرانظری این مقاله، مسئلهٔ اصلی این است که آیا خارج کردن ابزار پولی از ارادهٔ راهبردی حاکمیت، با مبانی توحیدی و اهداف اقتصاد اسلامی سازگاری دارد؟ آیا در نظام اسلامی، منافع حاکمیت لزوماً در تعارض با فعالان اقتصادی (به‌مثابهٔ منشأ ناسازگاری زمانی) قرار می‌گیرد و اعمال سیاست‌های حاکمیتی در نظام پولی ذاتاً مخل اقتصاد است؟ و در نهایت، آیا پذیرش الگوی استقلال نهادی، یگانه راهکار مهار تورم است؟

هدف مقالهٔ حاضر، بررسی انتقادی نظریهٔ استقلال بانک مرکزی از دیدگاه اقتصاد اسلامی است. بدین منظور، پژوهش حاضر با اتخاذ رویکردی فرانظری، به واکاوی مبانی فلسفی، اهداف هنجاری و ارزش‌های شکل‌دهنده به دو پارادایم نئولیبرال و اسلامی می‌پردازد تا با مقایسهٔ پیامدهای سیاستی آنها، موضع دقیق اقتصاد اسلامی در قبال الگوی حکمرانی پولی متعارف را تبیین نماید.

پیشینهٔ تحقیق

ایدهٔ استقلال بانک مرکزی که ریشه در مکتب اقتصاد سیاسی شیکاگو دارد، در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ به‌عنوان پاسخی نهادی به معضل سوگیری تورمی ناشی از چرخه‌های تجاری سیاسی و ناسازگاری زمانی مطرح شد (Barro & Gordon, 1983; Kydland & Prescott, 1977; Nordhaus, 1975). بارو و گوردون (۱۹۸۳) استدلال کردند که تمایل سیاست‌مداران به اتخاذ سیاست‌های پولی انبساطی پیش از انتخابات، بدون ایجاد دستاورد قابل توجه در تولید و اشتغال، به جهش تورم می‌انجامد. بر این اساس، واگذاری سیاست‌گذاری پولی به یک نهاد تکنوکراتیک و مستقل برای مهار انتظارات تورمی ضروری انگاشته شد؛ رویکردی که متعاقباً با مطالعات تجربی حاکی از همبستگی منفی میان استقلال بانک مرکزی و نرخ تورم، پشتیبانی گردید (Cukierman, Webb & Neypati, 1992; Alesina & Summers, 1993).

بااین‌حال، این ایده با نقدهای جدی و چندجانبه مواجه شد. اقتصاددانان سیاسی استدلال کردند که اتکای این نظریه بر فرضیهٔ شکست دولت اغراق‌آمیز بوده و ادعای غیرسیاسی بودن بانک‌های مرکزی مستقل با واقعیت مداخلهٔ آنها در بحران‌های مالی و آسیب‌پذیری‌شان در برابر فشارهای سیاسی در تضاد است (Blyth, 2002; Stiglitz, 2010). در همین راستا، پالی (۲۰۰۵) تأکید می‌کند که تمرکز افراطی بر هدف‌گذاری تورم، به قیمت غفلت از اهداف کلان اقتصادی نظیر اشتغال و ثبات مالی تمام شده است. از منظر هنجاری نیز، منتقدان تصریح می‌کنند که جداسازی سیاست پولی از نظارت سیاسی، ضمن تضعیف پاسخ‌گویی عمومی، پیامدهای توزیعی مخربی به همراه داشته و به تشدید نابرابری‌های اجتماعی می‌انجامد (Epstein & Yeldan, 2009; Haldane, 2014).

صدیقی (۲۰۰۶) و چپرا (۱۹۹۲) با ترسیم چارچوب سیاست‌گذاری پولی در اسلام، این مکتب اقتصادی را برآمده از اصول شریعت معرفی کرده‌اند که بر عدالت اجتماعی و توزیع عادلانهٔ ثروت تأکید دارد. از نظر این دو، بانک مرکزی در نظام اسلامی موظف است در خدمت رفاه جامعه بوده و منطبق با ارزش‌های اخلاقی و قانونی اسلامی عمل کند. ازاین‌رو حکمرانی مطلوب بانک مرکزی در نظام اسلامی با اصول شریعت گره خورده است و مسئولیت سیاست پولی نه به نهادی مستقل، بلکه به نهادی وابسته به حاکمیت اسلامی و پاسخ‌گو به جامعه واگذار می‌شود.

روش تحقیق و چارچوب تحلیلی

این مطالعه با استناد به متون دانشگاهی و اسلامی، از رویکرد فرانظری بهره می‌گیرد؛ روشی که به‌جای تمرکز بر یافته‌ها، خود نظریه و مفروضات، مبانی فلسفی و نظام‌های ارزشی آن را بررسی می‌کند تا علل و زمینه‌های شکل‌گیری آن واکاوی شود (قاسمی و همکاران، ۱۴۰۲، ص۱۲۰؛ Ritzer, 1988).

در تحقیق، روش فرانظریه برای مقایسهٔ نظریهٔ استقلال بانک مرکزی و دیدگاه اقتصاد اسلامی استفاده شده است. چارچوب تحلیل شامل چهار حوزه است: ۱. مقایسهٔ مبانی فلسفی دو مکتب؛ ۲. بررسی اهداف و ارزش‌های

هنجاری؛ ۳. تحلیل پیامدهای عملی این تفاوت‌ها در حکمرانی نهاد پولی؛ ۴. جمع‌بندی قابلیت انطباق استقلال بانک مرکزی با آموزه‌های اسلامی.

ادبیات نظری

نظریهٔ استقلال بانک مرکزی بر پایهٔ انتظارات عقلایی و ادبیات ناسازگاری زمانی بنا شده است. کیدلند و پرسکات (۱۹۷۷) با معرفی مفهوم ناسازگاری زمانی، نشان دادند که سیاست‌گذاران به‌طور ذاتی انگیزه‌هایی برای انحراف از سیاست‌های اعلام‌شده و بهره‌برداری از مبادلات کوتاه‌مدت بین تورم و بیکاری دارند. بارو و گوردون (۱۹۸۳) این دیدگاه را توسعه داده و استدلال کردند که سیاست‌مداران به‌منظور تحریک اقتصاد پیش از انتخابات، به سوگیری تورمی روی می‌آورند. راه‌حل پیشنهادی آنها، واگذاری سیاست پولی به یک نهاد مستقل با هدف تورمی مشخص بود؛ استقلالی که معمولاً در دو بعد استقلال در هدف (تعیین اهداف سیاستی) و استقلال عملیاتی (انتخاب ابزار دستیابی به اهداف) تعریف می‌شود.

از منظر تجربی، مطالعات متعددی تأیید کرده‌اند که افزایش استقلال بانک مرکزی با کاهش نرخ تورم همراه است (Cukierman & et al., 1992; Alesina & Summers, 1993). بااین‌وجود، این رابطه در کشورهای درحال‌توسعه به دلیل ساختارهای نهادی ضعیف‌تر، بی‌ثباتی سیاسی و بازارهای مالی کم‌عمق کمتر محقق شده است (Grilli, Masxiandaro & Tabellini, 1991). علاوه بر این، علی‌رغم موفقیت در مهار تورم، استقلال بانک مرکزی لزوماً ضامن رشد اقتصادی یا کاهش بیکاری نیست (Crowe & Meade, 2007) و تمرکز انحصاری بر هدف‌گذاری تورم می‌تواند به بهای از دست رفتن سایر اهداف کلان مانند اشتغال و توسعهٔ اقتصادی تمام شود.

از زاویهٔ اقتصاد سیاسی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی یک الگوی فنی بی‌طرفانه تلقی نمی‌شود، بلکه بخشی از تفکر نئولیبرالی و یک پروژهٔ سیاسی است (Blyth, 2002). استقلال بانک مرکزی با خارج کردن سیاست پولی از حیطهٔ نظارت دولت‌ها، دامنهٔ عملکرد دولت را در پیگیری سیاست‌های بازتوزیعی محدود می‌سازد. افزون بر این، بانک‌های مرکزی برخلاف ادعای مطرح‌شده، بازیگران غیرسیاسی نیستند. آنها در تعامل مستقیم با بازارهای مالی و نهادهای بین‌المللی بوده و غالباً ساختارهای قدرت موجود را تقویت می‌کنند.

در مقابل، حکمرانی نهاد پولی در اقتصاد اسلامی تفاوت اساسی با الگوی متعارف دارد. در این دیدگاه، سیاست پولی بر اهدافی چون ترویج فعالیت‌های واقعی اقتصاد، رفاه اجتماعی و رفتار اخلاقی استوار است (Chapra, 1992). اقتصاد اسلامی که بر قرآن، سنت و فقه تکیه دارد، عدالت و انصاف را محور قرار داده و شیوه‌های استثماری مانند ربا و غرر را ممنوع می‌داند.

بنابراین حکمرانی سیاست پولی در نظام اسلامی نه بر مبنای جدایی از حاکمیت، بلکه مبتنی‌بر پایبندی به اصول شریعت و پاسخ‌گویی به حاکمیت اسلامی و امت تعریف می‌گردد. در این چارچوب، تأکید تکنوکراتیک بر هدف‌گذاری

تورم به دلیل نادیده گرفتن ابعاد اجتماعی و اخلاقی ناکافی است و سیاست پولی باید در کنار ثبات قیمت‌ها، به فقرزدایی، توزیع عادلانهٔ ثروت و تحقق عدالت اقتصادی منجر شود.

۱. تحلیل فرانظری

۱ـ۱. مقایسهٔ مبانی فلسفی

مقایسهٔ مبانی فلسفی نظریهٔ اقتصادی نئولیبرالی و اقتصاد اسلامی به تفاوت‌های بنیادی در نحوهٔ تحلیل واقعیت و رفتار انسان در این مکتب‌های اقتصادی اشاره دارد. این مبانی، نگرش هریک از این دو نظام به پدیده‌های اقتصادی، ارائهٔ توصیه‌های سیاستی و تعریف نقش نهادهایی مانند بانک‌های مرکزی را شکل می‌دهد.

۱ـ۱ـ۱. تفاوت‌های هستی‌شناختی

مبانی هستی‌شناسی هر نظریهٔ اقتصادی، تفسیر آن از ماهیت هستی (خداوند، انسان، دنیا و آخرت) و سازوکار علیت در پدیده‌ها را شکل می‌دهد(توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۹). بر این اساس، نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی بر مفروضات هستی‌شناختی کاملاً متفاوتی بنا شده‌اند.

۱ـ۱ـ۱ـ۱. هستی‌شناسی نئولیبرالی

هستی‌شناسی نئولیبرالیسم بر بنیانی ماده‌گرایانه استوار است که مطابق آن، پیدایش و تداوم حیات عالم طبیعت بر قوانین معینی اتکا دارد. در این چارچوب، تمامی علت‌ها به علت‌های مادی خلاصه شده و سنت‌های الهی در آن جایگاهی ندارد. طبیعت دارای مکانیزمی خودتنظیم‌گر بوده و در صورت خروج از تعادل، به‌طور خودکار به آن بازمی‌گردد. نئولیبرال‌ها هرگونه بحران طبیعی را ناشی از دخالت انسان می‌دانند. در این منظومهٔ فکری، قوانین جهان‌شمول طبیعت بر پدیده‌های اجتماعی نیز حاکم‌اند. همان‌طور که مداخله در طبیعت به بحران می‌انجامد، پدیده‌های اجتماعی نیز ذاتاً خودتنظیم بوده و مداخله در آنها بروز بحران‌های اجتماعی را در پی دارد (نمازی، ۱۳۷۴، ص۲۳).

نتیجهٔ چنین تفکری، پذیرش مکانیسم دست نامرئی بازار یا نظم خودجوش است (توکلی، ۱۴۰۲، ص۲۲). در این اندیشه، منافع فرد و جامعه هم‌راستا بوده و پیگیری آزادانهٔ منافع شخصی، منافع اجتماع را نیز تأمین می‌کند. آزادی فردی زمینه‌ساز رقابت شده و بازار رقابتی با تعیین بهینهٔ قیمت‌ها، منافع همهٔ ذی‌نفعان را محقق می‌سازد، لذا هرگونه دخالت از سوی نیروی خارج از بازار و اختلال قیمتی، موجب افت کارایی و رفاه خواهد شد. در این تفکر، دولت صرفاً نقش ناظر و محافظ آزادی را ایفا می‌کند و وظایفی چون حفظ رقابت، ثبات ارزش پول، ضمانت مالکیت فردی و آزادی قراردادها (جز در موارد انحصار) را بر عهده دارد (نمازی، ۱۳۷۴، ص۴۳).

در این چارچوب، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی به‌وضوح جلوه‌گر می‌شود. دولت مداخله‌گر از عرصهٔ اقتصاد حذف شده و بانک مرکزی نیز صرفاً ملزم به تأمین ثبات قیمت‌هاست و رسالتی در قبال رشد، کاهش بیکاری و عدالت اجتماعی ندارد؛ زیرا فرض بر این است که بازار خود این اهداف را محقق می‌سازد. بانک‌ها با هدف سودآوری به تأمین مالی پرداخته و نظام رقابت، بهترین طرح‌ها را انتخاب می‌کند. در این دیدگاه، مداخلهٔ دولت یا بانک مرکزی فراتر از ثبات قیمت‌ها، مخل بازار و باعث کاهش رفاه است. بنابراین استقلال بانک مرکزی ابزاری محوری تلقی می‌شود تا از وسوسهٔ حکومت‌ها برای سوءاستفاده از منابع پولی در سایر اهداف جلوگیری کند. درنتیجه، در این دیدگاه هرچند بانک مرکزی می‌تواند نهادی حاکمیتی باقی بماند، اما رفتار آن همچون رفتار یک نهاد اقتصادی در کنار دیگر نهادهای اقتصادی غیردولتی صورت‌بندی می‌شود.

۲ـ۱ـ۱ـ۱. هستی‌شناسی اسلامی

در مقابل، اقتصاد اسلامی بر یک هستی‌شناسی الهی‌محور استوار است که جهان را مخلوقی دائماً وابسته به خداوند تعریف می‌کند. بر اساس عقاید اسلامی، خداوند نه‌تنها در آفرینش، بلکه در اداره و مدیریت جهان (ربوبیت) نیز یگانه است. فلاسفهٔ مسلمان تأکید دارند که وجود خداوند برای بقا و استمرار عالم هستی ضرورت دارد و قطع ارتباط میان خالق و مخلوق پس از خلقت، غیر قابل تصور است (کریمی، ۱۳۸۲). قرآن کریم نیز دیدگاه مبنی‌بر عدم توانایی خداوند برای تصرف در جهان پس از خلقت را مردود می‌شمارد: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (مائده: ۶۴)؛ و یهود گفتند: «دست خدا [با زنجیر] بسته است». دست‌هایشان بسته باد! و به خاطر این سخن، از رحمت [الهی] دور شوند! بلکه هر دو دست [قدرت] او گشاده است؛ هرگونه بخواهد، می‌بخشد! بنابراین جهان هستی در ادامهٔ بقای خود نیز نیازمند خداوند متعال است.

در هستی‌شناسی اسلامی، ربوبیت و هدایت تکوینی خداوند حکیم تمامی موجودات و ابعاد جامعهٔ انسانی، از جمله عرصهٔ اقتصاد را دربر می‌گیرد. این ربوبیت همچنین شامل هدایت تشریعی از طریق ارسال پیامبران و کتب آسمانی است تا مسیر سعادت دنیوی و اخروی بشر مشخص گردد. شریعت اسلامی برای تمامی حوزه‌های رفتاری، از جمله اقتصاد، راهکارهایی دقیق و هماهنگ با ارادهٔ الهی ارائه کرده است. ازآنجاکه امور اقتصادی در معرض فیض مستمر الهی قرار دارد، تنظیم آنها باید با ارادهٔ تکوینی و تشریعی خداوند همگام شود. به همین دلیل، دخالت دولت در امور اقتصادی به‌منظور تنظیم فعالیت‌ها بر اساس ارادهٔ الهی و تحقق سعادت بشر، امری ضروری تلقی می‌شود (محقق‌نیا و معلمی، ۱۳۹۴، ص۳۱).

این هستی‌شناسی که بر مسئولیت اجتماعی و پاسخ‌گویی نهایی افراد به خداوند تأکید دارد، در تقابل اساسی با هستی‌شناسی فردگرایانه و سکولار نئولیبرالیسم است. درحالی‌که نئولیبرالیسم اقتصاد را نظامی مستقل، خودمختار و صرفاً تابع نیروهای بازار می‌داند، اقتصاد اسلامی آن را یک زیرسیستم درون نظم گسترده‌تر اخلاقی و مذهبی می‌بیند

که همواره وابسته به ارزش‌های دینی است. بر این اساس، در نظام اقتصاد اسلامی، دولت نه‌تنها از مداخله منع نمی‌شود، بلکه موظف است اقتصاد را در راستای تحقق اهداف اسلامی مدیریت کند. نظام پولی نیز از این امر مستثنی نیست. دولت اسلامی وظیفه دارد بر عملکرد نظام پولی نظارت کرده، آن را بر اساس منویات دین هدایت نماید و در صورت نیاز مداخلهٔ مستقیم داشته باشد.

۲ـ۱ـ۱. تفاوت‌های انسان‌شناختی

انسان‌شناسی به مطالعهٔ ماهیت، رفتار و غایت انسان می‌پردازد. نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی، هریک بر پایهٔ جهان‌بینی خاص خود، رفتار اقتصادی انسان را تحلیل کرده و بر اساس آن، راهکارهایی برای دستیابی به اهدافشان ارائه می‌دهند. در واقع، نگاه به انسان تعیین‌کنندهٔ جهت‌گیری‌ها و اصول حاکم بر نظام اقتصادی پیشنهادی هر مکتب است.

۱ـ۲ـ۱ـ۱. انسان‌شناسی نئولیبرالی

نگاه نظام سرمایه‌داری و اندیشهٔ نئولیبرال به انسان، ریشه در نظریهٔ مطلوبیت‌گرایی بنتام دارد. بر اساس این نظریه، بشر تابع دو نیروی مطلق «درد» و «لذت» است و تمامی تصمیمات او نتیجهٔ کنش و واکنش این دو نیرو است (Bentham, 1789). از منظر مطلوبیت‌گرایی، انسان موجودی است که برای کسب حداکثر لذت با حداقل رنج تلاش می‌کند؛ بنابراین انگیزه‌های او در چارچوب حسابگری، منفعت‌طلبی و لذت‌جویی تعریف می‌شود. چنین انسانی، موجودی حسابگر، تنگ‌نظر، تنبل، سودجو و لذت‌طلب است که رفتارهایش عمدتاً با تمایل به انباشت ثروت و کسب منافع مادی شخصی هدایت می‌گردد (رجائی، ۱۳۹۱، ص۲۴).

در اندیشهٔ مطلوبیت‌گرایی، این قاعدهٔ رفتاری به‌عنوان یک قانون طبیعی، جهان‌شمول و دائمی در نظر گرفته می‌شود که فارغ از ارزش‌گذاری‌های اخلاقی است. به بیان دیگر، رفتار انسانی بر مبنای این نظریه، نه قابل قضاوت اخلاقی است و نه واجد معیارهای ارزشی (رجائی، ۱۳۹۱، ص۲۴؛ هادوی‌نیا، ۱۳۸۲، ص۲۶؛ کرمی و دیرباز، ۱۳۸۴، ص۱۶۲).

مکتب نئولیبرال با تعمیم الگوی «انسان اقتصادی» به کارگزاران حاکمیتی، سیاست‌مداران و مدیران بانک مرکزی را نیز کنش‌گرانی منحصراً منفعت‌طلب می‌داند که دغدغهٔ اصلی آنها به ترتیب «بقا در قدرت» و «حفظ جایگاه شغلی و منافع مادی» است (دادگر، ۱۳۸۱). در غیاب استقلال نهادی، دولت‌ها برای پیروزی در انتخابات، با تحمیل سیاست‌های پولی انبساطی به بانک مرکزی، رونق‌های کوتاه‌مدت ایجاد کرده و با موکول کردن هزینه‌های تورمی آن به آینده، موجب شکل‌گیری ادوار تجاری ـ سیاسی می‌شوند. مدیران بانک مرکزی نیز برای جلب رضایت دولت و حفظ منافع خود از این روند مخرب تبعیت می‌کنند. بر این اساس، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی در این منظومهٔ فکری به‌عنوان یک طراحی نهادی مطرح می‌گردد تا با سلب اختیار عزل و نصب مدیران بانک مرکزی از

سیاست‌مداران و مشروط کردن بقای آنها به کنترل تورم، نفع شخصی این انسان‌های اقتصادی را به اجبار با منافع عمومی (ثبات اقتصاد کلان) هم‌راستا سازد.

۲ـ۲ـ۱ـ۱. انسان‌شناسی اسلامی

در نقطهٔ مقابل اقتصاد متعارف که با تقلیل انسان به موجودی منحصراً منفعت‌طلب و مادی‌گرا، رفتار سیاست‌گذاران را تحلیل می‌کند، انسان‌شناسی اسلامی با بسط افق زمانی تصمیم‌گیری به حیات اخروی و پیوند زدن عقلانیت با وحی الهی، تصویر متفاوتی از کنشگران ارائه می‌دهد (کرمی و دیرباز، ۱۳۸۹، ص۱۹۱؛ توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۰۵). در این چارچوب، رفتار عقلایی معادل تطابق با هنجارهای الهی است (Siddiqi, 1979, p. 90) و کارگزار مسلمان با محاسبهٔ توأمان مصالح دنیا و آخرت، منافع حقیقی خود را با امور عام‌المنفعه‌ای نظیر اجرای عدالت، نوع‌دوستی و حفظ امانت گره می‌زند (هادوی‌نیا، ۱۳۸۲، ص۱۹۳؛ میرمعزی، ۱۳۹۰، ص۱۶۷؛ Kahf, 2014, p. 147-149). تسری این نگرش به حکمرانی پولی حاکی از آن است که حاکمان و مدیران بانک مرکزی، نه کارگزارانی طماع یا فریب‌کار، بلکه امانت‌دارانی نیازمند هدایت الهی‌اند که خدمت به جامعه را ضامن منافع اخروی خود می‌دانند (توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۲۱). در چنین نظام محاسباتی غایت‌نگر، مفروضاتی چون «ناسازگاری زمانی» و «چرخه‌های تجاری سیاسی» با مهار انگیزه‌های مخرب کوتاه‌مدت، موضوعیت خود را در جامعهٔ اسلامی از دست می‌دهند. درنتیجه، با منتفی شدن منشأ رفتارهای فرصت‌طلبانه، تجویز راهکار نهادی استقلال بانک مرکزی برای مهار حاکمان نیز در این منظومهٔ فکری فاقد ضرورت و مبنا خواهد بود.

بااین‌حال، انسان‌شناسی اسلامی کارگزاران حاکمیتی را موجوداتی بی‌نقص و معصوم نمی‌پندارد، بلکه با پذیرش واقع‌بینانهٔ خطاپذیری و محدودیت‌های شناختی، ارادی و انگیزشی انسان، رویکردی جامع و تربیتی برای مهار تمایلات نفسانی ارائه می‌دهد. برخلاف اقتصاد متعارف که مهار منفعت‌طلبی را صرفاً در تفکیک ساختاری می‌جوید، اسلام بر ارتقای «عقلانیت ابزاری» به «عقلانیت متقی و هدایت‌یافته» از طریق تلفیق سازوکارهای درونی و بیرونی تأکید دارد. این رویکرد بر تغییر نظام محاسباتی با بسط افق دید به حیات اخروی، تقویت تعهد درونی و خودکنترلی (تقوا) و استقرار سازوکارهای نظارت اجتماعی و بازدارندهٔ بیرونی نظیر امر به معروف و حسابرسی دقیق استوار است (توکلی، ۱۴۰۰). بر این اساس، در الگوی حکمرانی پولی اسلام، مصونیت سیاست‌گذاری از انگیزه‌های شخصی و خطاهای انسانی، نه از مسیر تفکیک نهاد پولی از حاکمیت، بلکه در پرتو پیوند درهم‌تنیده میان تربیت کارگزاران صالح و استقرار شبکهٔ نظارتی جامع الهی محقق می‌گردد.

۳ـ۱ـ۱. تفاوت‌های معرفت‌شناختی

معرفت‌شناسی به بررسی ماهیت، منابع، شرایط تحقق و روش‌های تدوین و آزمون شناخت اقتصادی می‌پردازد (توکلی، ۱۴۰۲، ص۱۹). نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی بر پایه‌های معرفت‌شناختی متفاوتی بنا شده‌اند که باعث تضاد آنها در نحوهٔ نگاه به جهان و انسان شده و مستقیماً بر روش‌شناسی و تحلیل‌هایشان اثر می‌گذارد.

۱ـ۳ـ۱ـ۱. معرفت‌شناسی نئولیبرالی

معرفت‌شناسی نئولیبرالی عمدتاً بر اثبات‌گرایی، تجربه‌گرایی، مدل‌سازی ریاضی و کشف قوانین جهان‌شمول اقتصادی استوار است. در این چارچوب، اقتصاد علمی اثباتی است که وظیفهٔ آن ارائهٔ پیش‌بینی‌های دقیق و مستقل از موضع‌گیری‌های اخلاقی و هنجاری است (Friedman, 1953). این رویکرد، مطابق با تعریف کلاسیک رابینز (Robbins, 1932)، با جداسازی دقیق حقایق از ارزش‌ها، اقتصاد را علمی بی‌طرف و مبتنی‌بر بهینه‌سازی معرفی می‌کند که ابزارهای اصلی آن داده‌های کمی و نظریهٔ رفتار عقلایی است.

بنیان این معرفت‌شناسی متأثر از اقتصاد نئوکلاسیک بر تولید دانش مربوط به پدیده‌های اقتصادی از طریق مکانیسم بازار استوار است؛ به‌گونه‌ای‌که تمامی کنش‌های انسانی، عقلانی و در چارچوب مفروضات تعادل بازار و ثبات ترجیحات، قابل پیش‌بینی تلقی می‌شوند (Becker, 1976). از این منظر، بازارها بهترین سازوکار برای تجمیع دانش پراکنده و تخصیص منابع از طریق علامت‌دهی قیمت‌ها هستند؛ زیرا بازار توانایی پردازش دانشی را دارد که هیچ برنامه‌ریز مرکزی به آن دسترسی ندارد (Hayek, 1945). بنابراین نئولیبرالیسم بازار را به‌مثابهٔ یک پردازشگر اطلاعات برتر می‌شناسد که پویایی‌های اقتصادی را بهتر از هر نهادی تنظیم می‌کند (Mirowski, 2013).

بر پایهٔ این مبانی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی نه یک توصیهٔ اجرایی، بلکه یک الزام نهادی برآمده از همین نگاه اثبات‌گرایانه و بازارمحور است. ازآنجاکه این دستگاه فکری با تفکیک مطلق واقعیت از ارزش، اقتصاد را به‌مثابهٔ یک علم اثباتی، بی‌طرف و فارغ از دغدغه‌های هنجاری تقلیل می‌دهد، سیاست‌گذاری پولی نیز باید از چنگال مداخلات سیاسی، توزیعی و ارزش‌مدارانهٔ دولت‌ها خارج شده و به دست تکنوکرات‌ها سپرده شود تا منحصراً بر اساس مدل‌های ریاضی و قواعد علمی اداره گردد. افزون بر این، با پذیرش اینکه بازار برترین پردازشگر اطلاعات است (Hayek, 1944) و فرض منفعت‌طلبی انتخاباتی سیاست‌مداران، دولت به‌عنوان عامل اصلی مخدوش‌کنندهٔ علامت‌دهی قیمت‌ها و ایجاد تورم شناخته می‌شود؛ درنتیجه، استقلال بانک مرکزی به‌عنوان یک سازوکار نهادی ضروری تجویز می‌شود تا با خلع ید از حاکمیت، مدیریت پولی را به ساحت علم اثباتی بسپارد و از کارکرد طبیعی بازار در برابر خطاهای محاسباتی و منفعت‌طلبی سیاسی دولت‌ها صیانت کند.

۲ـ۳ـ۱ـ۱. معرفت‌شناسی اسلامی

اقتصاد اسلامی بر معرفت‌شناسی هنجاری و جامعی استوار است که تلفیقی از دانش وحیانی، تحلیل عقلی و مشاهدهٔ تجربی را شامل می‌شود. به باور چپرا (Chapra, 1996)، این معرفت‌شناسی ترکیبی (وحی و عقل) بدین سبب ضروری است که عقل بشری به تنهایی قادر به درک تمامی مصالح بلندمدت انسان و برقراری عدالت نیست. در این چارچوب، شناخت از طریق منابع متعددی چون وحی الهی، سنت نبوی، عقل و اجماع حاصل می‌شود. گزاره‌های اقتصاد اسلامی در سه دستهٔ اثباتی، دستوری و سیاستی (توکلی، ۱۴۰۲، ص۳۹۹؛ Zarqa, 1992) تدوین شده و رفتارها و نهادهای اقتصادی را هدایت می‌کنند.

این معرفت‌شناسی به‌واسطهٔ ادغام ارزش‌ها در متغیرهای اقتصادی و فرآیند نظریه‌پردازی، بار معنایی و هنجاری قابل توجهی دارد (توکلی، ۱۴۰۲، ص۳۹۹). برخلاف اقتصاد نئوکلاسیک که اخلاق را امری برون‌زا می‌داند، در پارادایم اسلامی، اخلاق و عدالت به‌عنوان متغیرهای درون‌زا و ارکان اصلی تابع هدف مطرح می‌شوند (Naqvi, 1981). این رویکرد، نگرش به پدیده‌های اقتصادی و سیاست‌گذاری‌ها را دگرگون ساخته و با ورود ارزش‌ها به نظریه‌پردازی در اقتصاد اسلامی، به‌ویژه در حوزهٔ تفسیر و تحلیل وقایع اقتصادی، بستر متفاوتی برای مواجهه با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌کند که در آن اخلاق، عدالت و مسئولیت‌های اجتماعی جایگاه محوری دارند و هدف نهایی آن، رسیدن به توسعهٔ انسانی همه‌جانبه و فلاح است (Askari & Mirakhor, 2010).

مبتنی‌بر این منظومهٔ معرفت‌شناختی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی در الگوی حکمرانی اسلامی موضوعیت خود را از دست می‌دهد؛ چراکه این ایده در اقتصاد متعارف، زاییدهٔ رویکرد پوزیتیویستی (اثبات‌گرا) و تفکیک دانش از ارزش است که سیاست پولی را به امری صرفاً تکنوکراتیک تقلیل می‌دهد. اما ازآنجاکه در معرفت‌شناسی اسلامی، عدالت و اخلاق ارکانی درون‌زا در تمامی الگوهای اقتصادی‌اند، سیاست‌گذاری پولی ماهیتاً نمی‌تواند از حاکمیت اسلامی که متولی اصلی تحقق این ارزش‌هاست، منفک گردد. استقلال نهاد پولی به معنای سپردن انحصاری اقتصاد به مدل‌های ریاضی است؛ حال آنکه عقل بشری در درک مصالح غایی محدودیت دارد. ازاین‌رو در پارادایم اسلامی، بانک مرکزی نمی‌تواند جزیره‌ای منزوی و اصطلاحاً بی‌طرف باشد، بلکه بازوی حاکمیتی یکپارچه‌ای است که با پیوندی اندام‌وار و بر بستر تلفیق عقل و وحی، مستقیماً در خدمت تحقق اهداف هنجاری جامعه نظیر توسعهٔ انسانی و فلاح و رستگاری قرار می‌گیرد.

جدول ۱: خلاصهٔ مبانی فلسفی

جنبه	نئولیبرالیسم	اقتصاد اسلامی
هستی‌شناسی	مادی‌گرا، متمرکز بر بازار	الهی‌محور، اخلاقی، یکپارچه، نظم خدایی
انسان‌شناسی	فردگرا، خودخواه، طماع	پاسخ‌گو به خدا، قابل تعلیم، حداکثرکنندهٔ مجموع منافع دنیوی و اخروی
اقتصاد	سیستم بازار خودمختار	اقتصاد به‌عنوان جزئی از نظام اسلامی
معرفت‌شناسی	اثبات‌گرا، تجربی، بی‌طرف	هنجاری، جامع، بار ارزشی
منابع دانش	مشاهده، مدل‌سازی ریاضی	وحی، سنت، عقل، اجماع، تجربه
نقش اخلاق	جدا از اقتصاد	عنصر اساسی در علم و عمل اقتصادی

تحلیل فرانظری نشان داد که مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی، دو رویکرد کاملاً متعارض به

سیاست‌گذاری پولی را شکل می‌دهد. از یک‌سو، چارچوب سکولار، فردگرا و اثبات‌گرای نئولیبرالیسم؛ و از سوی دیگر، دیدگاه الهی، اخلاق‌محور و جامع اقتصاد اسلامی.

این شکاف عمیق، ضمن آشکار ساختن محدودیت‌های نظری مدل استقلال بانک مرکزی در پارادایم نئولیبرال، مسیر را برای طراحی الگوی جایگزین هموار می‌سازد. چارچوب اقتصاد اسلامی با تأکید بر عدالت و ملاحظات و مسئولیت‌های اخلاقی، این ظرفیت را دارد که سیاست‌گذاری پولی را نه به‌عنوان ابزاری تکنوکراتیک، بلکه در مقام یک نهاد ارزشی و در راستای تحقق اهداف جامعهٔ اسلامی بازآفرینی کند.

۲ـ۱. اهداف و ارزش‌های هنجاری

اهداف و ارزش‌های هنجاری در نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی، فراتر از ملاحظات فنی، غایت جامعه، مقصود فعالیت‌های اقتصادی و نقش نهادهایی چون بانک مرکزی را شکل داده و مستقیماً بر طراحی نهادی و سیاست‌گذاری پولی اثر می‌گذارند.

درحالی‌که اهداف هنجاری نئولیبرالیسم بر کارایی، بهینه‌سازی و استقلال فردی متمرکز است، اقتصاد اسلامی بر عدالت اجتماعی، مسئولیت اخلاقی و همبستگی اجتماعی تأکید دارد. این تقابل ارزشی، چارچوب‌های نهادی و رویکردهای سیاست‌گذاری پولی را در این دو پارادایم متمایز ساخته و مسیرهای متفاوتی را برای تحقق اهداف اقتصادی ـ اجتماعی ترسیم می‌کند.

۱ـ۲ـ۱. اهداف و ارزش‌های هنجاری در نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم به‌رغم شهرت به‌عنوان فلسفه‌ای اقتصادی مبتنی‌بر بازار آزاد، آزادی فردی و محدودسازی مداخلهٔ دولت، چارچوبی هنجاری است که فراتر از کارایی اقتصادی، ساحت‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی را نیز دربر گرفته و الگویی جامع برای تنظیم نظم اجتماعی ارائه می‌دهد. مهم‌ترین اهداف و ارزش‌های هنجاری این مکتب در ادامه تبیین می‌گردند.

۱ـ۱ـ۲ـ۱. بازار به‌عنوان یک نظم اخلاقی

در اندیشهٔ نئولیبرالی، بازار رقابتی فراتر از ابزاری برای تخصیص منابع، به‌مثابهٔ یک نظم اجتماعی و هنجار اخلاقی مسلط تلقی می‌شود که قادر است رفتار انسانی و روابط اجتماعی را شکل داده، رفتار بازار را به یک باور اخلاقی ارتقا داده و به‌عنوان راهنمای تمامی فعالیت‌های بشری، جایگزین ارزش‌های پیشین گردد (Harvey, 2005). اندیشمندانی چون هایک و فریدمن معتقدند بازارهای آزاد به دلیل توزیع پاداش بر مبنای شایستگی، نوآوری و کارایی، ذاتاً عادلانه هستند.

این نگاه با اخلاقی‌سازی مکانیزم بازار، رقابت را یک فضیلت و مداخلهٔ دولت را پدیده‌ای ناکارآمد یا حتی فاسد می‌انگارد؛ تا جایی که هایک (۱۹۴۴) برنامه‌ریزی متمرکز را مسیر استبداد دانسته و بازار آزاد را به دلیل تمرکززدایی،

ضامن آزادی فردی معرفی می‌کند. در این چارچوب، منطق بازار، یعنی رقابت، انتخاب مصرف‌کننده و نفع شخصی به هنجاری جهان‌شمول بدل می‌شود که باید بر تمامی حوزه‌های زندگی حاکم شود. این رویکرد مبنای نظری را برای توجیه سیاست‌هایی چون مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و ریاضت اقتصادی به‌عنوان گزینه‌هایی برتر از سیاست‌های رفاه جمعی فراهم می‌آورد.

۲ـ۱ـ۲ـ۱. نقش محدود دولت

نئولیبرالیسم با تأکید بر کاهش مداخلهٔ دولت، از سیاست‌هایی چون مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و ریاضت اقتصادی حمایت کرده و نقش حاکمیت را صرفاً به ایجاد چارچوب‌های قانونی برای تقویت کارایی بازار محدود می‌سازد. این رویکرد، بر بدبینی نسبت به سیاست‌های توزیعی و ترجیح هنجاری آزادی فردی بر رفاه جمعی استوار است.

در این اندیشه، مسائل اقتصادی به‌عنوان مسائلی فنی و پیچیده تلقی می‌شوند که باید توسط متخصصان مدیریت گردند و تصمیمات مرتبط با توزیع منابع از فضای سیاسی به فضای تخصصی و تکنوکراتیک منتقل می‌شوند. استقلال بانک مرکزی تبلور همین نگاه است؛ نهادی که سیاست‌های پولی را عامدانه از فرآیندهای مردم‌سالار جدا می‌کند تا مانع آنچه مداخلات غیرمنطقی سیاسی می‌خواند، گردد. بااین‌حال، این سیاست‌زدایی اغلب در خدمت منافع طبقهٔ سرمایه‌دار عمل می‌کند؛ همان‌گونه که در بحران مالی ۲۰۰۸، بانک‌های مرکزی نجات مؤسسات مالی را بر حمایت از خانوارهای آسیب‌پذیر ترجیح دادند (Mirowski, 2013).

درنتیجه، نئولیبرالیسم با تقلیل نقش دولت به حافظ فضای رقابتی، ابزارهای سیاست‌گذاری اقتصادی را از کارکردهای توزیعی و اجتماعی تهی کرده و آنها را در قالبی صرفاً تکنیکی و غیرسیاسی بازتولید می‌کند.

۳ـ۱ـ۲ـ۱. رشد اقتصادی و رفاه

در اندیشهٔ نئولیبرال، رشد اقتصادی هدف محوری جامعه است و فرض می‌شود افزایش تولید ناخالص داخلی به‌طور خودکار رفاه عمومی را ارتقا می‌بخشد. این هنجار بر این پیش‌فرض استوار است که غایت حیات انسانی، حداکثرسازی رفاه مادی از مسیر بازارهای آزاد و بخش خصوصی است (Astroulakis, 2014).

بر این اساس، ارزش‌گذاری نهادها و سیاست‌های اجتماعی با معیار کارایی و سهم آنها در رشد اقتصادی سنجیده می‌شود. این تقلیل‌گرایی رشدمحور، مسائلی چون توزیع عادلانهٔ منابع و پایداری محیط زیست را به حاشیه می‌راند. نمونهٔ بارز این رویکرد، برنامه‌های تعدیل ساختاری و آزادسازی بازار در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ است که با اولویت‌بخشی مطلق به ثبات مالی و رشد، کاهش فقر را به هدفی ثانویه تنزل دادند و عملاً به تشدید نابرابری‌های اجتماعی در بسیاری از کشورها انجامیدند (Stiglitz, 2002).

۴ـ۱ـ۲ـ۱. فردگرایی

در نظام ارزشی نئولیبرالیسم، انسان‌ها عناصر اقتصادی خودمختاری‌اند که موفقیت یا شکست مادی آنها صرفاً به انتخاب‌های فردی‌شان نسبت داده می‌شود، نه عوامل ساختاری و سیستمی. این فردگرایی، رقابت و حداکثرسازی مطلوبیت را فضیلت دانسته و فرض می‌کند پیگیری منافع شخصی به‌طور جمعی به رشد اقتصادی و پیشرفت می‌انجامد (Astroulakis, 2014). در این چارچوب، وابستگی به نظام‌های حمایتی دولت، ضد ارزش و مغایر با خودانضباطی فردی تلقی می‌شود.

بررسی این چارچوب هنجاری نشان می‌دهد که استقلال بانک مرکزی فراتر از یک توصیهٔ فنی، تجلی نهادی و پیامد منطقی همین نظام ارزشی است. با پذیرش بازار آزاد به‌مثابهٔ نظم اخلاقی و تقلیل اقتصاد کلان به مسائل غیرسیاسی و تکنوکراتیک، هرگونه مداخلهٔ توزیعی دولت مخدوش‌کنندهٔ این نظم طبیعی پنداشته می‌شود و آن را ضد ارزش و فقیرپروری می‌داند. ازاین‌رو استقلال بانک مرکزی به‌عنوان سپری محافظ عمل می‌کند تا با خارج کردن مدیریت پولی از ساحت سیاسی و مصون‌سازی آن در برابر مطالبات رفاهی جامعه، سلطهٔ بلامنازع منطق بازار، صیانت از آزادی کنشگران و انضباط مالی را تضمین نماید.

۲ـ۲ـ۱. اهداف و ارزش‌های هنجاری در اقتصاد اسلامی

اقتصاد اسلامی با اتکا به منابع وحیانی (قرآن و سنت)، چارچوب هنجاری متمایزی بنا می‌کند که در آن خداوند مالک مطلق و نهایی تمامی منابع اقتصادی است: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (آل‌عمران: ۱۸۹)؛ و مالکیت و فرمانروایی آسمان‌ها و زمین فقط در سیطرهٔ خداست. در این رویکرد خدامحور، انسان در مقام خلیفه و امانت‌دار الهی، رسالت مدیریت و توزیع عادلانه و مسئولانهٔ ثروت را بر عهده دارد.

پیوند ناگسستنی اقتصاد با اخلاق در این نظام، ایجاب می‌کند که کنش‌های اقتصادی با ارزش‌هایی چون مسئولیت اجتماعی و امانت‌داری کاملاً همسو باشند. درنتیجه، این نظام ارزشی با محوریت عدالت و رفاه عمومی، الگویی از حکمرانی نهادی و حیات اقتصادی را ترسیم می‌کند که اساساً با رویکرد مادی و فردگرایانهٔ نظام‌های متعارف متفاوت است.

۱ـ۲ـ۲ـ۱. بندگی و رعایت ارزش‌های اخلاقی

بنیاد هنجاری اقتصاد اسلامی بر انطباق کنش‌های اقتصادی با ارادهٔ تشریعی خداوند استوار است. در این چارچوب، انسان موجودی مختار اما مسئول در برابر خالق است و رفتار اقتصادی او پیوندی ناگسستنی با تعهدات اخلاقی و معنوی دارد (Chapra, 1992). برخلاف رویکرد نئولیبرال که فضایل اخلاقی را از ساحت اقتصاد اثباتی طرد می‌کند، در اسلام آموزه‌هایی چون انصاف، سهولت در معامله و پرهیز از سودجویی افراطی (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص۱۹۶)، اجزای ذاتی و درون‌زای نظام اقتصادی محسوب می‌شوند.

در این رویکرد، ارزش‌های اخلاقی فراتر از توصیه‌هایی صرفاً آرمانی، به‌مثابهٔ ابزارها و سازوکارهایی مؤثر برای جهت‌دهی به رفتار کارگزاران و تضمین تعادل و توازن در کل سیستم اقتصادی عمل می‌کنند (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۱، ص۱۹۶). این درهم‌تنیدگی اخلاق و اقتصاد ایجاب می‌کند که سیاست‌گذاری‌های کلان از جمله سیاست‌های پولی نیز ماهیتاً نتوانند از ملاحظات هنجاری و اخلاقی تهی باشند.

۲ـ۲ـ۲ـ۱. اهداف اقتصادی جامع

اقتصاد اسلامی برخلاف نئولیبرالیسم که تقلیل‌گرایانه صرفاً بر متغیرهایی چون رشد اقتصادی، ثبات مالی و کنترل تورم متمرکز است، نگاهی جامع به اهداف اقتصاد کلان دارد. در این چارچوب، ثبات مالی و پولی تنها بخشی از یک منظومهٔ وسیع‌تر است که محوریت آن را عدالت اجتماعی، رشد منصفانه و ارتقای رفاه عمومی تشکیل می‌دهد.

بر این اساس، سیاست‌گذاری پولی در نظام اسلامی نمی‌تواند تنها به کنترل تورم محدود شود؛ هدفی که توجیه‌گر استقلال نهادی بانک مرکزی در ادبیات متعارف است، بلکه باید به‌گونه‌ای طراحی و هدایت گردد که پیامدهای آن در خدمت اهداف مهمی نظیر کاهش فقر، توسعهٔ اشتغال و توزیع عادلانهٔ فرصت‌های و منابع مالی باشد (Chapra, 1992).

۳ـ۲ـ۲ـ۱. مسئولیت‌پذیری و حکمرانی

برخلاف رویکرد دولت حداقلی نئولیبرال، حاکمیت در نظام اسلامی مسئولیتی فراگیر و غیر قابل تفویض در قبال رشد مادی و تعالی معنوی شهروندان دارد. دولت موظف است علاوه بر بسترسازی برای اجرای احکام اسلامی (شبان‌نیاء رکن‌آبادی، ۱۳۹۳، ص۲۲۶)، با سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فعال، تحقق عدالت، پیشرفت و رفاه عمومی را تضمین نماید (تقوی و جابری، ۱۳۹۹؛ رفیعی آتانی، ۱۳۸۶).

۴ـ۲ـ۲ـ۱. عدالت

عدالت در اقتصاد اسلامی نه صرفاً یک آرمان اخلاقی، بلکه یک دستور الهی و اصلی اساسی و غیر قابل تردید است. بر اساس این اصل، اقتصاد اسلامی بر تحقق عدالت در ابعاد مختلف، از جمله کیفیت توزیع درآمد، شغل، فرصت‌ها، آزادی‌های اقتصادی، اوقات فراغت، حقوق و امتیازات، و به‌طورکلی بهره‌مندی‌های اقتصادی میان افراد و گروه‌ها تأکید دارد (توسلی، ۱۳۷۵).

در متون اسلامی، معانی متعددی برای مفهوم عدالت اقتصادی ارائه شده است، اما می‌توان این معانی را در چهار مفهوم کلی خلاصه کرد: تساوی در استحقاق‌های مساوی، اعطای حق به هر صاحب حق، ایجاد توازن و برقراری اعتدال (رجائی و معلمی، ۱۳۹۴، ص۹۰).

۵ـ۲ـ۲ـ۱. رفاه جامعه

تأمین رفاه جامعه، همبستگی اجتماعی و حمایت از محرومان از اولویت‌های اقتصاد اسلامی است و در این نظام ابزارهای متعددی برای پیشگیری از بی‌عدالتی و تمرکز ثروت (تکاثر) تعبیه شده است که زکات تنها یکی از آنهاست. بر پایهٔ این چارچوب هنجاری و ارزش‌شناختی، نظریهٔ استقلال بانک مرکزی با هندسهٔ حکمرانی اسلامی در تعارض جدی قرار می‌گیرد.

درحالی‌که اقتصاد متعارف با تقلیل اهداف نهاد پولی به کنترل تورم و خنثی‌پنداری اخلاقی سیاست‌ها، تفکیک نهادی را تجویز می‌کند، رویکرد جامع اسلامی، اقتصاد و اخلاق را درهم‌تنیده می‌داند. در این نگاه، سیاست‌گذاری پولی ابزاری قدرتمند در خدمت عدالت اجتماعی، فقرزدایی و توزیع عادلانهٔ ثروت است. ازآنجاکه حکومت اسلامی در قبال رفاه عمومی مسئولیتی فراگیر دارد، نمی‌تواند مدیریت شریان‌های پولی را به نهادی تکنوکراتیک، مستقل و بریده از اهداف توزیعی حاکمیت بسپارد. بی‌تفاوتی یک نهاد پولی مستقل به متغیرهای واقعی نظیر اشتغال، پیشرفت و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر، به معنای نقض یکپارچگی سیاست‌گذاری کلان نظام اسلامی است. لذا بانک مرکزی باید به‌عنوان بازوی عملیاتی و پاسخ‌گوی حاکمیت، مستقیماً در مسیر تحقق اهداف هنجاری، پیشرفت و استقرار عدالت توزیعی ایفای نقش نماید.

جدول ۲: مقایسهٔ نظام هنجاری

بعد هنجاری	نئولیبرالیسم	اقتصاد اسلامی
هدف نهایی	رشد اقتصادی و کارایی بازار	عدالت و رفاه اجتماعی به‌منظور عبودیت
نقش انسان	خودمختار و آزاد	پاسخ‌گو در برابر خدا و جامعه
بنیاد اخلاقی	بازار به‌عنوان نظم اخلاقی، فردگرایی	هدایت الهی، ارزش‌های اخلاقی و معنوی
عدالت اجتماعی	نگرش محدود، تمرکز بر موفقیت فردی	اصل مرکزی، توزیع عادلانهٔ ثروت
نقش دولت	حداقل مداخله، فعال کردن بازارها	نقش فعال در تضمین عدالت و رفاه
تمرکز سیاست پولی	هدف‌گذاری تورم، ثبات قیمت	جامع: ثبات، رشد، اشتغال، عدالت، فعالیت اقتصادی واقعی
حکمرانی	استقلال تکنوکراتیک، غیرسیاسی	پاسخ‌گویی به حاکم اسلامی، شریعت و جامعه

تقابل مبنایی نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی در حوزهٔ ارزش‌های هنجاری، ریشه در نگاه متفاوت آنها به هدف حیات اقتصادی و رسالت نهادها دارد. درحالی‌که نئولیبرالیسم با اولویت‌بخشی به رشد اقتصادی، کارایی بازار و آزادی فردی، عدالت اجتماعی و الزامات اخلاقی را به حاشیه می‌راند، اقتصاد اسلامی، نظام پولی را ابزاری برای تحقق توأمان رفاه

مادی و تعالی معنوی جامعه می‌داند. درک این شکاف عمیق هنجاری، پیش‌شرطی گریزناپذیر برای ارزیابی انتقادی نظریهٔ استقلال بانک مرکزی و پی‌ریزی الگوی جایگزین حکمرانی پولی بر پایهٔ آموزه‌های اقتصاد اسلامی است.

۳ـ۱. پیامدهای مبانی فلسفی و ارزش‌های هنجاری در حکمرانی بانک مرکزی

چارچوب‌های فلسفی و هنجاری متضاد نئولیبرالیسم و اقتصاد اسلامی، پیامدهای قابل توجهی برای حکمرانی نهادی و طراحی سیاست‌های پولی به همراه دارد. مبانی نظری هریک از این مکاتب نه‌تنها بازتاب‌دهندهٔ این اختلافات است، بلکه علت تفاوت در تحلیل تعامل بانک‌های مرکزی با دولت‌ها، بازارها و جوامع را نیز تبیین می‌کند. این تمایزات در تحلیل، آثار و پیامدهای مهمی در نحوهٔ تدوین الگوی حکمرانی بانک مرکزی بر جای می‌گذارد؛ موضوعی که در ادامه به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد.

۱ـ۳ـ۱. سیاست‌گذاری و حکمرانی نئولیبرال

مبانی فلسفی و هنجاری نئولیبرالیسم، زمینه‌ساز تولید مجموعه‌ای از آموزه‌ها در علم اقتصاد شده است که در نهایت به ارائهٔ الگوی استقلال بانک مرکزی منجر شده‌اند. استقلال بانک مرکزی حاصل آموزه‌های کلیدی ذیل در چارچوب اندیشهٔ نئولیبرالیسم است.

۱ـ۱ـ۳ـ۱. برتری بازار و مالی‌سازی

پارادایم نئولیبرالیسم با تأکید بر مقررات‌زدایی و بسط بازارهای مالی (مالی‌سازی)، نیروهای بازار را یگانهٔ لنگرگاه سیاست‌گذاری پولی می‌داند. در این چارچوب، تنظیم بازار پول نه از طریق مداخلهٔ مستقیم، بلکه صرفاً با اتکا به مکانیزم قیمت (مدیریت نرخ بهره) انجام می‌پذیرد.

ازآنجاکه این مکتب دولت را رقیب بازار و عامل اختلال در نظم خودجوش آن می‌پندارد، استقلال بانک مرکزی را به‌عنوان یک سپر نهادی تجویز می‌کند. هدف از این تفکیک نهادی، خلع سلاح دولت در بازار پول، مصون‌سازی سیاست‌گذاری پولی از مداخلات سیاسی (که عامل بی‌ثباتی پنداشته می‌شود) و واگذاری کامل امور پولی به منطق بازار و آزادی عمل کارگزاران مالی است.

۲ـ۱ـ۳ـ۱. غیرسیاسی‌سازی سیاست پولی

با توجه به مفروضات انسان‌شناختی نئولیبرال (محوریت انسان منفعت‌طلب) و اعتماد افراطی به کارایی بازار، ورود دولت به عرصهٔ پولی مذموم شمرده می‌شود؛ ازاین‌رو نئولیبرالیسم با تفکیک سیاست پولی از مالی و تجویز استقلال نهادی بانک مرکزی، در پی غیرسیاسی‌سازی سیاست‌گذاری پولی است. در این الگو، سیاست پولی از یک مقولهٔ کلان اقتصاد سیاسی به امری صرفاً فنی و تکنوکراتیک تقلیل می‌یابد تا از تیررس نظارت نظام‌های مردم‌سالار و پاسخ‌گویی دموکراتیک خارج گردد.

هدف غایی این مصون‌سازی نهادی، تثبیت انتظارات تورمی و جلب اعتبار نزد بازارهای مالی است؛ رویکردی که در عمل، منافع نهادهای مالی را بر رفاه عمومی ترجیح می‌دهد. اصرار بانک مرکزی اروپا بر هدف‌گذاری سخت‌گیرانهٔ تورم (دو درصدی) به بهای سرکوب اشتغال و عملکرد فدرال رزرو در بحران مالی ۲۰۰۸ که نجات مؤسسات مالی را بر حمایت از خانوارها مقدم دانست (Filho, 2018)، شواهدی روشن از سوگیری طبقاتی پنهان در پس نقاب تصمیمات مستقل و فنیبانک مرکزی هستند.

۳ـ۱ـ۳ـ۱. جهانی‌سازی استقلال بانک مرکزی

تفکر نئولیبرال، ایدهٔ حذف دولت از سیاست‌گذاری پولی را به سطح اقتصاد بین‌الملل نیز بسط داده است. در این راستا، نهادهای مالی جهانی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، به‌عنوان بازوهای اجرایی این پارادایم، استقلال بانک مرکزی را به‌عنوان جزئی از یک چارچوب سیاستی و غالباً از طریق وام‌های مشروط به کشورها تحمیل می‌کنند.

تحمیل این الگوی نهادی، به‌ویژه در اقتصادهای نوظهور، ظرفیت دولت‌های ملی در برنامه‌ریزی و اجرای سیاست‌های توسعه‌ای و رشدمحور را به شدت محدود می‌سازد. درنتیجه، جهانی‌سازی استقلال بانک مرکزی با حاشیه راندن دولت‌ها، عملاً در خدمت منافع شرکت‌های چندملیتی و طبقهٔ سرمایه‌دار عمل کرده و به تشدید تمرکز ثروت در دست اقلیتی خاص می‌انجامد (Cahill, Cooper, Konings & Primrose, 2018).

۲ـ۳ـ۱. سیاست‌گذاری و حکمرانی اسلامی

اقتصاد اسلامی، با تکیه بر مبانی فلسفی و هنجاری خود، رویکردی متمایز نسبت به مسائل اقتصادی و حکمرانی ارائه می‌دهد. اهم آموزه‌های اقتصاد اسلامی پیرامون حکمرانی عبارت‌اند از:

۱ـ۲ـ۳ـ۱. نقش فعال دولت در اقتصاد

برخلاف رویکرد نئولیبرال که خواهان خلع ید دولت از اقتصاد است، در نظام اسلامی تحقق عدالت اقتصادی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اهداف اقتصادی، مستلزم نقش فعال، متعهدانه و نظارتی حاکمیت است. حاکمیت اسلامی به‌عنوان مجری احکام شرعی موظف است با مداخلهٔ هدفمند، مقابله با انحصارها و تنظیم‌گری، تخصیص و توزیع عادلانهٔ منابع، ثروت و درآمد را تضمین نماید.

در این چارچوب، بازار نه یک نظم خودبنیاد و رها، بلکه سازوکاری است که باید تحت هدایت و نظارت دولت و در چارچوب موازین اسلامی عمل کند. پایبندی به این الگوی حکمرانی، با کاهش نابرابری‌ها و تأمین حقوق عامه، بستر تحقق عدالت اجتماعی را فراهم می‌سازد؛ رویکردی که منطقاً مستلزم یکپارچگی نهادهای اقتصادی با اهداف حاکمیتی است و ایدهٔ تقلیل نقش دولت و تفکیک نهادی (مانند استقلال بانک مرکزی) را فاقد موضوعیت می‌کند.

۲ـ۲ـ۳ـ۱. التزام به رفاه عمومی و بازتوزیع ثروت

در چارچوب اقتصاد اسلامی، تحقق رفاه عمومی تنها معطوف به رشد تولید نیست، بلکه در گرو توزیع عادلانهٔ ثروت و درآمد است. بر این مبنا، حاکمیت نمی‌تواند در قبال پیامدهای رفاهی سیاست‌های اقتصاد کلان بی‌تفاوت بماند و مکلف به برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و اجرای سازوکارهای حمایتی است (تقوی و جابری، ۱۳۹۹). در ساحت سیاست‌گذاری پولی، این التزام ایجاب می‌کند که نهاد پولی از رویکرد انفعالی (نظاره‌گری بازار) عبور کرده و با مداخلهٔ هدفمند، عوامل مولد فقر، نابرابری و انحصارات مالی را مهار نماید؛ رویکردی که با ایدهٔ مصون‌سازی و استقلال تکنوکراتیک بانک مرکزی از اهداف توزیعی دولت در تضاد ماهوی است.

۳ـ۲ـ۳ـ۱. اهداف جامع سیاست‌گذاری پولی

متأثر از اهداف جامع و چندلایهٔ اقتصاد اسلامی، مأموریت سیاست‌گذاری پولی از سطح تقلیل‌گرایانهٔ ثبات سطح عمومی قیمت‌ها که هدف انحصاری در الگوی متعارف استقلال بانک مرکزی است، فراتر می‌رود. در این رویکرد، علاوه بر مهار تورم، مؤلفه‌هایی چون ارتقای اشتغال، فقرزدایی و توزیع عادلانهٔ فرصت‌ها در زمرهٔ اهداف درون‌زای سیاست پولی قرار می‌گیرند. در همین راستا، در مادهٔ ۳ قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مأموریتی چندوجهی برای این نهاد صورت‌بندی شده است؛ به‌گونه‌ای‌که بانک مرکزی در کنار مهار تورم، موظف به حمایت از رشد اقتصادی، توسعهٔ اشتغال و کمک به تحقق عدالت اجتماعی است (قانون بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، مادهٔ ۳). این الزام قانونی، نشانگر ضرورت پیوستگی نهاد پولی با اهداف کلان و هنجاری حاکمیت است.

جدول ۳: مقایسهٔ پیامدهای سیاست‌گذاری

جنبه	استقلال بانک مرکزی	حکمرانی پولی اسلامی
هدف اصلی	ثبات قیمت، اعتبار بازار	ثبات قیمت، رشد و پیشرفت اقتصادی، عدالت اجتماعی
الگوی حکمرانی	تکنوکراتیک، مستقل از سیاست، متمرکز بر تورم	پاسخ‌گو به حاکم اسلامی و جامعهٔ اسلامی، مطابق با شریعت
مقررات مالی و رویکرد نظارتی	مقررات‌زدایی، آزادی بازارهای سفته‌بازی	تحت نظارت دولت اسلامی، عمل بر اساس احکام و موازین اسلامی، ممنوعیت معاملات ربوی، غرری و قمار

نتیجه‌گیری

تحلیل فرانظری این پژوهش نشان می‌دهد که ایدهٔ استقلال بانک مرکزی، برخلاف ادعای بی‌طرفی علمی و تکنوکراتیک، در واقع سازوکاری نهادی برای تثبیت هژمونی بازار است. این الگو برآمده از مبانی فلسفی نئولیبرالیسم است؛ هستی‌شناسی مادی‌گرا، انسان‌شناسی مبتنی‌بر فردگرایی و منفعت‌طلبی حداکثری، و معرفت‌شناسی اثبات‌گرا. برآیند هنجاری این مبانی، تقلیل عدالت به پیامدهای توزیعی بازار، محدودسازی نقش دولت و اولویت‌بخشی به رشد

اقتصادی است. پیامد سیاستی این چارچوب، خروج مدیریت پولی از ساحت حاکمیت و واگذاری آن به بازار با هدف انحصاری کنترل تورم است؛ مدلی که در آن بانک مرکزی از هرگونه مداخلهٔ هدفمند منع می‌شود.

در مقابل، اقتصاد اسلامی با ابتنا بر مبانی بدیل، یعنی هستی‌شناسی توحیدی، انسان‌شناسی چندبعدی، دارای ظرفیت تربیت اخلاقی و مسئول و پاسخ‌گو در برابر خداوند و جامعه، و معرفت‌شناسی جامع، این مدل تکنوکراتیک را به چالش می‌کشد. در نظام هنجاری اسلام، هدف اقتصاد تحقق عدالت، رفاه اجتماعی و زمینه‌سازی برای تعالی انسان است. بر این اساس، بازار تحت هدایت حاکمیت عمل می‌کند و بانک مرکزی نه یک جزیرهٔ نهادی منزوی، بلکه بازوی حاکمیتی متعهد برای تحقق اهداف چندوجهی (رشد، اشتغال، عدالت و ثبات پولی) است.

این تقابل فرانظری، صورت‌بندی مسئله و راهبرد حل آن را در سیاست‌گذاری پولی کاملاً دگرگون می‌سازد. در رویکرد نئولیبرال، به دلیل فرض خودخواهی ذاتی انسان، کج‌منشی دولتمردان در قالب ناسازگاری زمانی امری محتوم انگاشته شده و یگانه راهکار، در تفکیک نهادی و استقلال جست‌وجو می‌شود، اما در الگوی اسلامی، تضاد ذاتی میان منافع حاکمیت و جامعه مفروض نیست. خطای کارگزاران نه یک جبر رفتاری، بلکه انحرافی است که راهکار آن در وهلهٔ نخست، توسعهٔ اخلاقی و تقوای نهادی و در وهلهٔ دوم، نظارت دقیق حاکمیتی است، نه سلب مسئولیت از دولت.

نمود عملی این تفاوت در مواجهه با پولی‌سازی کسری بودجه آشکار می‌شود. حاکمیت اسلامی، به دلیل حرمت اضرار به حقوق عامه، اساساً مجاز به خلق پول تورم‌زا برای جبران کسری نیست، مگر در شرایط ضرورت و با تأیید ولی فقیه. چنانچه دولتی خارج از این ضرورت شرعی اقدام به پولی‌سازی نماید، راهکار اصولی مداخلهٔ بازدارندهٔ نهادهای نظارتی است، نه خلع ید حاکمیت از ابزار حکمرانی پولی.

در نهایت، پژوهش حاضر نتیجه می‌گیرد که الگوی متعارف استقلال بانک مرکزی، با مبانی فرانظری و اهداف هنجاری اقتصاد اسلامی در تعارض است. بانک مرکزی در اقتصاد اسلامی نهادی تکنوکراتیک و گسسته از پاسخ‌گویی دموکراتیک نیست، بلکه بازوی توانمند دولت اسلامی است که رسالت پیوند زدن سیاست‌های پولی با اهداف جامع اقتصادی، اخلاقی و اجتماعی را بر عهده دارد.

منابع

قرآن کریم.

بوستانی، رضا و صلوی تبار، شیرین (۱۳۹۶). بررسی استقلال بانک مرکزی از بعد مالی. *روند*، ۲۴(۷۸)، ۷۵ـ۱۰۸.

تفضلی، فریدون (۱۳۷۵). *تاریخ عقاید اقتصادی*. تهران: نشر نی.

تقوی، محمدآصف و جابری، علی (۱۳۹۹). بررسی قلمرو دخالت حکومت اسلامی در اقتصاد. *حکومت اسلامی*، ۲۵(۳)، ۱۲۶ـ۱۵۸.

توسلی، حسین (۱۳۷۵). *مدیریت بهره‌وری، مبانی نظری عدالت اجتماعی*. تهران: بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی.

توکلی، محمدجواد (۱۴۰۰). چشم‌اندازهای نظریهٔ عقلانیت محدود در اقتصاد اسلامی. *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۱۳(۱ (پیاپی ۲۶))، ۱۸۱ـ۲۱۰.

توکلی، محمدجواد (۱۴۰۲). *فلسفهٔ اقتصاد تطبیقی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

دادگر، یدالله (۱۳۸۱). *تحلیلی مقایسه‌ای از دولت در مکتب اقتصادی سیاست*. در: *نقش دولت در اقتصاد*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

دفتر همکاری حوزه و دانشگاه (۱۳۷۱). *مبانی اقتصاد اسلامی*. تهران: سمت.

رجائی، سیدمحمدکاظم (۱۳۹۱). *اقتصاد خرد با نگاهی به مباحث اسلامی*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

رجائی، سیدمحمدکاظم و معلمی، سیدمحمدمهدی (۱۳۹۴). *درآمدی بر مفهوم عدالت اقتصادی و شاخص‌های آن*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

رفیعی آتانی، عطاءالله (۱۳۸۶). جایگاه دولت در نظام اقتصادی اسلام (دولت مصالح). *معرفت اقتصاد اسلامی*، ۷(۲۸)، ۳۷ـ۵۹.

شبان‌نیاء رکن‌آبادی، قاسم (۱۳۹۳). *حقوق بشر در پرتو حکومت اسلامی*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

قاسمی، حمید (۱۴۰۲). *مرجع پژوهش*. تهران: اندیشهٔ آرا.

کرمی، محمدحسین و دیرباز، عسکر (۱۳۸۴). *مباحثی در فلسفهٔ اقتصاد*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

کریمی، مرتضی (۱۳۸۲). آشنایی با مکتب دئیسم. *معرفت*، ۱۲(۷۴)، ۶۶ـ۷۶.

محققنیا، محمدجواد و معلمی، سیدمحمدمهدی (۱۳۹۴). *شاخص عدالت محوری در بانکداری اسلامی*. در: *درآمدی بر شاخص‌های بانکداری اسلامی*. قم: مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

معدلت، کوروش (۱۳۷۵). *اهمیت اقتصادی استقلال بانک مرکزی*. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران.

میرمعزی، سیدحسین (۱۳۹۰). *نظام اقتصادی اسلام (مبانی، اهداف، اصول رابهردی و اخلاق)*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

نادران، الیاس (۱۳۸۱). *جایگاه دولت در مکاتب لیبرالیستی*. در: *نقش دولت در اقتصاد*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

نمازی، حسین (۱۳۷۴). *نظام‌های اقتصادی*. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

هادوی‌نیا، علی‌اصغر (۱۳۸۲). *انسان اقتصادی از دیدگاه اسلام*. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی.

یزدان‌پناه، محسن و درودیان، حسین (۱۳۹۹). *بانکداری مرکزی و توسعه، الگویی بدیل از حکمرانی پولی در بستر بحران بانکی ایران*. تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

Alesina, A. & Summers, L. H. (1993). Central Bank Independence and Macroeconomic Performance: Some Comprative Evidence. *Journal of Money, Credit and Banking,* 25(2), 151-162.

Askari, H. & Mirakhor, A. (2010). *Islam and the Path to Human and Economic Development*. Palgrave Macmillan.

Astroulakis, N. (2014). An Ethical Analysis of Neoliberal Capitalism:Alternative Perspectives from Development Ethics. *Ethics and economics*, 2, 94-108.

Bade, R. and parkin, M. (1988). *Central Bank Laws and Monetary Policies*. University of Western Ontario.

Barro, R. J. & Gordon, D. B. (1983). Rules Discretion and Reputation in a Model of Monetary Policy. *Journal of Monetary Economics*, 12(1), 101-121

Becker, G. S. (1976). *The Economic Approach to Human Behavior*. University of Chicago Press.

Bentham, J. (1789). *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation.* Oxford Press

Blyth, M. (2002). *Great Transformations: Economic Ideas and Institutional Change in the Twentieth Century.* Cambridge University Press.

Cahill, D., Cooper, M., Konings, M. & Primrose, D. (2018). *The SAGE Handbook of Neoliberalism* .SAGE Publications Ltd.

Chapra, U. (1992). *Islam and the Economic Challenge* .Islamic Foundation.

Chapra, M. U. (1996). *The Future of Economics: An Islamic Perspective*. Islamic Foundation.

Crowe, C. & Meade, E. (2007). The Evolution of Central Bank Governance around the World. *Journal of Economic Perspectives*, 21(4), 69-90.

Cukierman, A. (1992). *Central Bank Strategy, Credibility, and Independence: Theory and Evidence*. Cambridge.

Cukierman, A., Webb, S. B. & Neypati, B. (1992). Measuring the Independence of Central Banks and Its Effect on Policy Outcomes .*THE WORLD BANK ECONOMIC REVIEW*, 6(3), 353-398.

Debelle, G. & Fischer, S. (1994). How Independent Should a Central Bank be? *Federal Reserve Bank of Boston*, 38,195-225.

Elgie, R. & Helen, T. (1998). *The Politics of Central Banks*. Routledge.

Epstein, G. A. & Yeldan, E. (2009). *Beyond inflation targeting: assessing the impacts and policy alternatives*. Edward Elgar Publishing.

Filho, A. S. (2018). *Monetary Policy and Neoliberalism* در .D. Cahill, M. Cooper, M. Konings & D. Primrose, *The SAGE Handbook of Neoliberalism* , Chapter .(26) SAGE Publications Ltd.

Friedman, M. (1953). The *Methodology of Positive Economics. In: Essays in Positive Economics*. University of Chicago Press.

Furqani, H. & Echchabi, A. (2022). Who is Homo Islamicus?A Qur'anic perspective on the economic agent in Islamic economics. *A International Journal of Islamic Finance*, 14(2), 206-220..

Grilli, V., Masxiandaro, D. & Tabellini, G. (1991). Political and monetary institutions and public financial policies in the industrial countries. .*Economic Policy*, 6(13), 341-392.

Haldane, A. G. (2014). *central bank psychology speechat the leadership stress and hubris conference*. London: Royal sosiety of Medicine.

Harvey, D. (2005). *A Brief History of Neoliberalism.* Oxford University Press.

Hayek, F. (1944). *The Road to Serfdom* .University of Chicago Press.

Hayek, F. A. (1945). The Use of Knowledge in Society. *The American Economic Review*, 4, 519-30.

IMF (2001). *Government Finance Statistics Manual*. IMF.

Kahf, M. (2014). *Nites on Islamic Economics: Theories and Institutions*. CreateSpace Independent Publishing Platform.

Kydland, F. & Prescott, E. (1977). Rules Rather Than Discretion: The Inconsistency of Optimal Plans. *Journal of Political Economy*, 85, 3.

Mirowski, P. (2013). *Never Let a Serious Crisis Go to Waste How Neoliberalism Survived the Financial Meltdown* .verso.

Mullen, A., Samier, A., Brindley, S., English, F. & Carr, K. (2013). An epistemic frame analysis of neoliberal culture and politics in the US, UK, and the UAE .*Interchange: A Quarterly Review of Education*, 43(3), 187-228.

Naqvi, S. N. H. (1981). *Ethics and Economics: An Islamic Synthesis*. Islamic Foundation.

Nordhaus, W. (1975). The Political Business Cycle. *The Review of Economic Studies*, 42(2), 169-190.

Palley, T. (2005). Central bank independence and the financial crisis: Lessons for the future. Post Keynesian Economics, 42(2), 573-590.

Robbins, L. (1932). *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*. Macmillan.

Ritzer, G. (1988). Siciologecal Metatheory: A defense of subfield by a Deliceation of its Prameters. *Siciological theory*, 6(2), 187-200.

Siddiqi, M. N. (2006). Islamic banking and finance in theory and practice: A survey of state of the art. *Islamic Economic Studies*, 13(2), 1-48.

Stiglitz, J. (2010). *Freefall: America, Free Markets, and the Sinking of the World Economy.* W.W. Norton & Company.

Stiglitz, J. E. (2002). *Globalization and Its Discontents* .W.W. Norton.

Zarqa, M. A. (1992). *Methodology of Islamic Economics*. In: Lectures on Islamic Economics. IRTI/IDB

Zhao, S. (1991). Metatheory, Metamethod, Meta-Data-Analysis: What, Why, and How? *Sociological Perspectives,* 34(2), 377-390.